

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ARTsoft

ارائه و مدل سازی

رویکرد و روش پژوهش

دیالکتیکی و انتقادی

بر اساس مطالب ارائه شده در فصل ۶ کتاب رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت، تألیف دکتر خسرو باقری (با همکاری نرگس سجادیه و طیبه توسلی)

نظریه انتقادی بر اساس روش دیالکتیکی سرچشمه گرفته از هگل و به ویژه مارکس شکل گرفته است.

دیالکتیک از زمان افلاطون به صراحت مطرح بوده اما در قرن ۱۹ و توسط هگل، مفهوم خاصی به نقد و انتقاد بخشیده شد. بعد از هگل، دیدگاه و روش دیالکتیکی توسط مارکس بکار گرفته شد.

اگر چه مارکس دیدگاه دیالکتیکی هگل را از جهت ایدالیستی آن قابل انتقاد می‌داند، اما معتقد است که منطق دیالکتیکی به طور جامع توسط هگل مطرح شده است.

مارکس عناصر اساسی روش دیالکتیکی هگل یعنی عناصر **نفی**، **قطب‌های تضاد**، **کل‌گرایی** و **حرکت ضروری و پیش‌رونده** را حفظ می‌کند و آن را در تحلیل طبقاتی جامعه بکار می‌گیرد.

وی برای عنصر **نفی** اهمیت بسیاری قائل است و از آن به عنوان «جنبه انقلابی دیالکتیک» یاد می‌کند.

مکتب فرانکفورت

دیدگاه دیالکتیکی هگل و مارکس در قرن ۲۰ توسط مکتب فرانکفورت و در آلمان مورد تجدیدنظر قرار گرفت. مکتب فرانکفورت که کار این بازنگری را به انجام رساندند، روشنفکرانی بودند که در «موسسه پژوهش اجتماعی در فرانکفورت» فعالیت می کردند؛ یعنی افرادی چون اریش فروم، هربرت مارکوزه، تئودور آدورنو، ماکس هورکهایمر و یورگن هابرماس.

هر یک از این افراد از دهه ۲۰ و ۳۰ قرن بیستم، دیدگاه و روش دیالکتیکی هگل و مارکس را مورد تجدیدنظر قرار دادند و **نظریه انتقادی** عنوانی است که به دیدگاه این مکتب در مورد روش دیالکتیک اطلاق می شود.

بازنگری‌های انجام شده در روش دیالکتیکی هگل

متفکران مکتب فرانکفورت عناصری از روش دیالکتیکی هگل را نامناسب دانستند و آن را دگرگون کردند. این دگرگونی بیشتر معطوف به موارد زیر بود:

- نفی از مفهوم تضاد و تناقض به مفهوم وسیع‌تر تفاوت بسط یافت.
- جنبه ضروری و جبری در حرکت دیالکتیکی اهمیت کمتری یافت.
- جنبه تمامت خواهانه حرکت دیالکتیکی مورد انتقاد قرار گرفت.

بازنگری‌های انجام شده در مارکسیسم

تجدید نظرهای انجام شده در مارکسیسم در دو محور عمده بود:

محور اول، علم‌گرایی جزمی است. از نظر مکتب فرانکفورت مارکس یافته‌های خود را بیش از حد عینی و علمی می‌دانست و این یافته‌ها در شوروی سابق، حتی صورت جزمی‌تری گرفت و تصور می‌شد که مارکسیسم، قوانین قطعی تحول سرمایه‌داری را مشخص کرده است.

محور دوم، مربوط به تک بعدی شدن مارکسیسم در مورد آگاهی و خرد است. به نظر متفکران مکتب فرانکفورت مارکسیسم به طور عمده بر خرد ابزاری تأکید کرده، در حالی که خرد بعد سیاسی و اخلاقی نیز دارد.

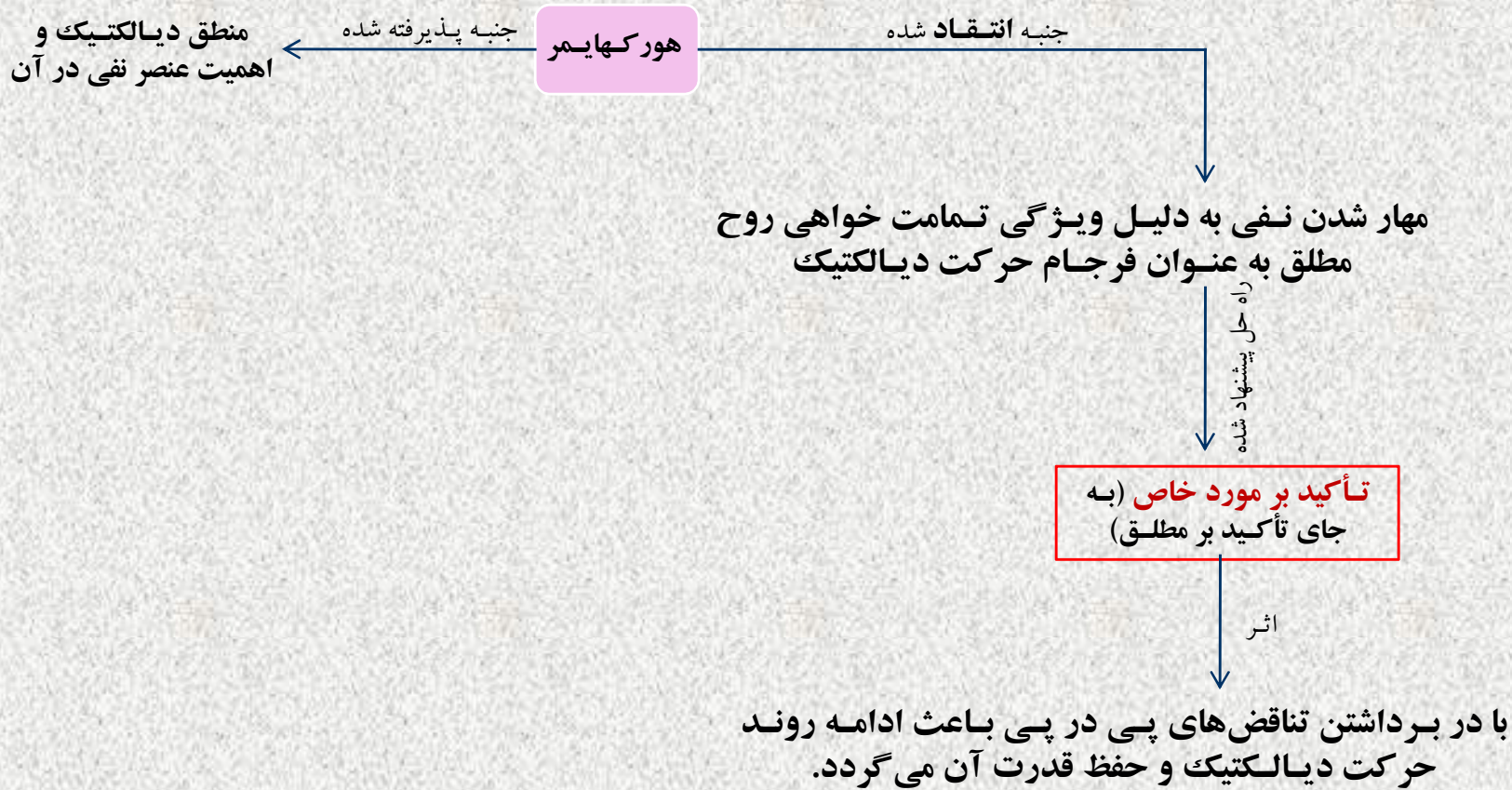
انواع روش انتقادی

به طور کلی رابطه دیالکتیکی میان نظر و عمل در نزد نو مارکسیست‌ها یا مارکسیست‌های انتقادی، عمیق‌تر از آنچه در مارکسیسم ارتدکس مورد نظر بود، لحاظ شده است. بر این اساس رابطه پویاتر و دوجانبه‌تری میان فرهنگ و اقتصاد و به طور کلی‌تر میان فکر و عمل مطرح شده است.

در نظریه انتقادی، دو روش انتقادی مطرح شده است:
۱. نقد درونی یا نقد منفی ۲. نقد مثبت یا فرارونده

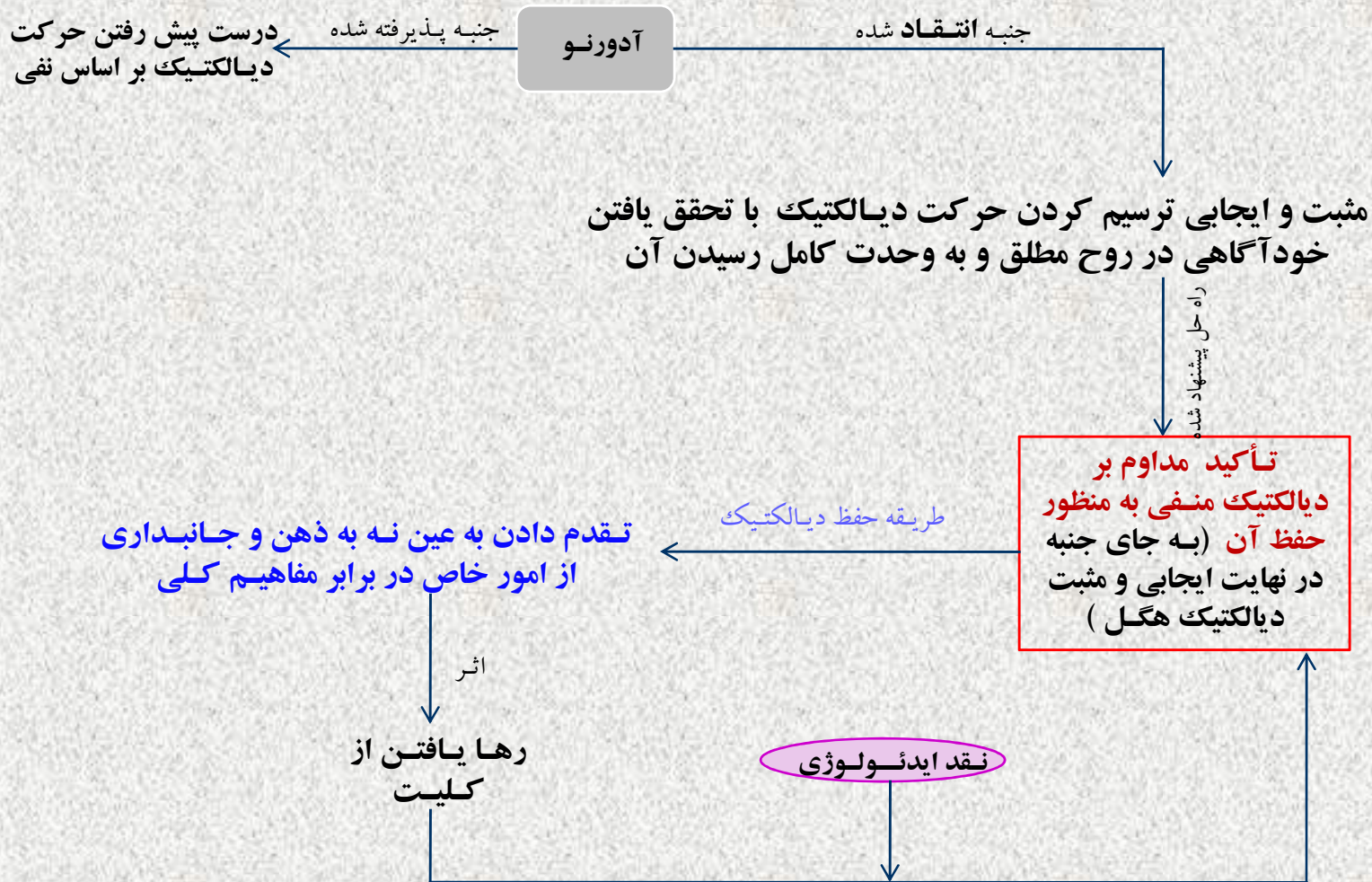
شکل نخست به طور عمده در کارهای آدورنو و هورکهایمر و شکل دوم به طور عمده در کارهای کارل اتو آپل و هابرماس آشکار شده است.

روش انتقادی منفی (هورکهایمر)



منبع: شهریاری نیسیانی

روش انتقادی درونی یا منفی (آدورنو)



منبع: شهریار نیسانی

نقد ایدئولوژی

ایدئولوژی در اصطلاح مارکسیستی به معنای «آگاهی کاذب» است. بنابراین نقد ایدئولوژی، در پی شکافتن و تغییر دادن این آگاهی کاذب در نزد افراد جامعه است. مقصود مارکس از نقد ایدئولوژی، تأملی است که می‌تواند سوژه را از «محدودیت‌های پنهان» آزاد کند.

مفهوم محدودیت‌های پنهان، مفهومی کلیدی در مکتب انتقادی است. این مفهوم در نوع پژوهشی که این مکتب در عرصه تعلیم و تربیت فراهم می‌آورد نیز در کانون توجه است و تحت عنوان «برنامه درسی پنهان» مطرح شده است.

تعبیر آدورنو از دیالکتیک منفی به نقد درونی

آدورنو از دیالکتیک منفی تحت عنوان «نقد درونی» سخن گفته است. وی مقصود خود از نقد درونی را چنین بیان می‌کند: «تفاوت میان اینکه انسان‌ها و چیزها چگونه‌اند و چگونه می‌توانند باشند».

به عبارت دیگر دیالکتیک منفی با توجه نمودن به وضع موجود انسان‌ها و چیزها، به منزله وضعی که تنگناها و تناقض‌هایی دارد، در پی آن است که این وضع را با رفع تنگناها و تناقض‌های آن به حالت مطلوب برساند. اما از آنجایی که دیالکتیک منفی، وضع مطلوب را در امری مطلق و کلی یا غایی، به نحوی که در نزد هگل مطرح بود، نمی‌جوید سعی بر این است که وضع مطلوب در ادامه و از طریق رفع تنگناها و تناقض‌های وضع موجود تعیین شود.

وضع موجود: عدم برابری در فرصت‌های آموزشی (نابرابری در استفاده؛ نابرابری در برخورداری از امکانات آموزشی).

رفع تنگناها و تناقض‌ها جهت دستیابی به وضع مطلوب:
عوامل مختلفی بهره‌مندی آموزشی را تحت تأثیر قرار می‌دهد که عبارتند از:

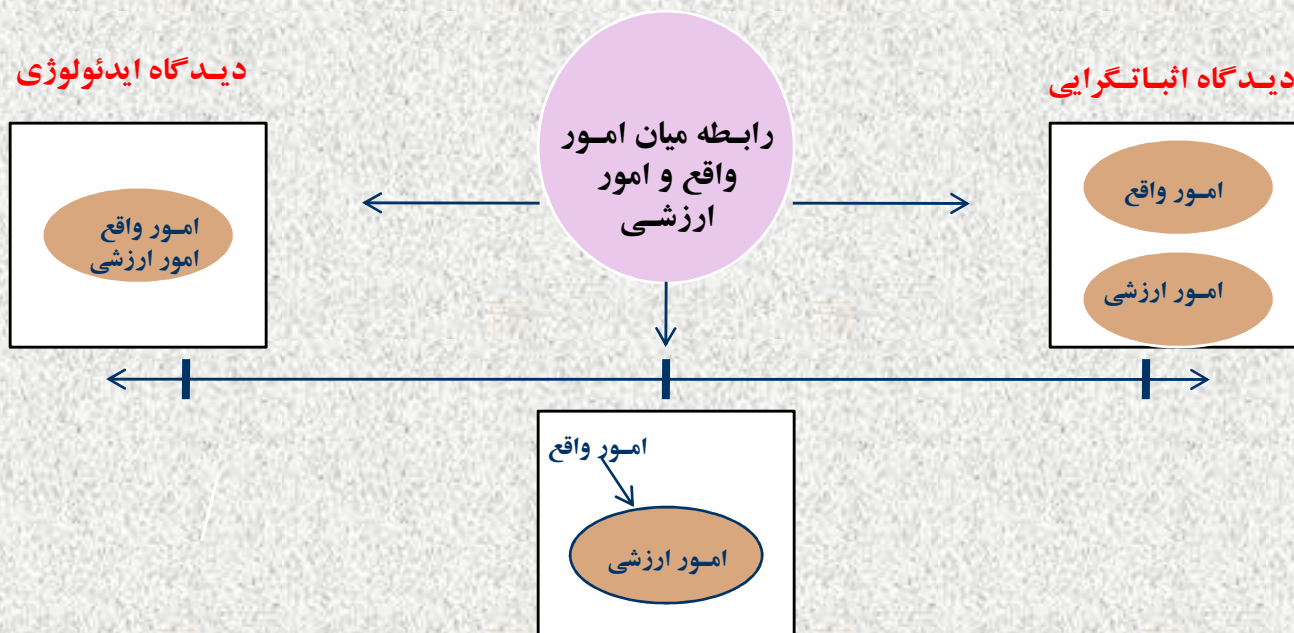
فرد و وضعیت اقتصادی و اجتماعی خانواده، مدرسه، دولت، محیط جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی.

اقدامات لازم جهت رفع تنگناها و تناقض‌ها:

- تمرکز زدایی.
- توزیع متعادل امکانات.
- توزیع متناسب معلمان با کیفیت و ماهر در مناطق.
- افزایش سرانه دانش آموزان مناطق محروم.
- اعطای کمک هزینه تحصیلی به افراد مستعد آسیب پذیر.
- افزایش مشارکت جامعه.
- فراهم کردن امکانات مناسب برای رفع محرومیت آموزشی از طریق تغذیه، خوابگاه، بهداشت و رفت و آمد دانش آموزان.

رابطه میان امور واقع و امور ارزشی در دیالکتیک منفی

آدورنو هر گونه تصور امور هنجاری و ارزشی به صورت گسیخته از امور واقع را رد می کند. از دید وی مفاهیم ارزشی که او از آنها به مفاهیم موکد یاد می کند، «صورت ارزشی نیازهای واقعی اند».



منبع: شهریاری نیسانی

دیالکتیک منفی
آدورنو

مراحل روش درونی یا منفی

۱. کشف تناقض‌های موجود

ویژگی دیدگاه دیالکتیکی این است که تنگناها یا مشکلات موقعیت پژوهش را بر حسب تناقض‌ها و تضادها مشخص می‌سازد. بر این اساس همواره چیزی در موقعیت هست که در معرض نفی قرار دارد و چیزی نیز هست که در مقام نفی آن است. کشف این تعارض نکته‌ای است که در این مرحله مورد نظر است.

۲. نقد ایدئولوژی

نقد در این مرحله در پی آن است که آگاهی‌های کاذب را از طریق نفی ماهیت ثابتی که فرض شده، رفع کند.

۳. کشف قابلیت‌های موقعیتی

در این مرحله باید به بررسی این مسئله پرداخت که چه قابلیت‌هایی در موقعیت مورد نظر وجود دارد که می‌توان از آنها برای تغییر موقعیت استفاده کرد. تعبیر قابلیت‌های موقعیتی اشاره به ارزش‌ها و حالات مطلوبی دارد که مربوط به موقعیت است. در این مرحله چه «باید» کرد به صورت روشنی به چه «می‌توان» کرد کاهش می‌یابد.

۴. اقدام در رفع تناقض‌ها

بر اساس این مرحله، پژوهش تنها فعالیتی نظری تلقی نمی‌شود که با شناخت پایان بگیرد، بلکه با فعالیت عملی در جهت ایجاد تغییر، ملازم است که این امر به یادآورنده سخن مارکس است: «فلسوفان همواره در پی توصیف جهان بوده‌اند، اما باید به دنبال تغییر آن بود».

۵. انتظار بروز تناقض‌های جدید

با توجه به تأکید آدورنو بر امور خاص و پرهیز از مفاهیم کلی یا غایت‌های دور از تناقض، می‌توان گفت روش انتقادی منفی همواره بروز تناقض‌های جدید را در دستور کار قرار می‌دهد. لذا پس از رفع تناقض‌های پیشین، باید منتظر بروز تناقض‌های جدید بود.

روش و شیوه متن قرائت غزالی را می‌توان نوعی راهبرد دیالکتیک منفی فرض کرد.

کشف تناقض‌های موجود:

غزالی در جایی متولد شده که در آن متن‌های گوناگون فلسفی، کلامی، فقهی، عرفانی، منطقی، جدلی و عقلی وجود داشت و در میان دیدگاه‌های فلسفه و ضد فلسفه، علم حضوری و علم حصولی، عقل و دل، طریقت و شریعت، عقل و نقل، علت و معلول، اشاعره و معتزله، حنبلی و شافعی رشد کرد. اما غزالی این جریان‌ها را فرا متن‌های مدعی حقیقت و واقعیتی می‌دید که خود را با جامه‌های رنگارنگ فلسفه، علم، فقه، کلام و زندیق اهل تعطیل آراسته بودند.

نقد ایدئولوژی:

غزالی با مشاهده جریان‌های متعدد و مدعی حقیقتِ موجود در جامعه، خود را آماده‌سازی یا بن‌فکنی متن‌های مرسوم و مألوف دینی و تقریر متنی متفاوت می‌کند و به واسطه تمایل خاصی که به «روش و منش عارفان و طریقه صوفیان» که همان طریق ذوق و حال و تبدیل صفات بود، داشت، بر کنش‌ساختی خود نام «احیای علوم دینی» را گذاشت و هدف آن را تمنای علم حقیقی (علمی ناظر بر آخرت در مقابل فقه و کلام که علم معطوف به دنیا هستند) دانست. و با منظر و مشربی اشعری بر «تصویب» (محدود کردن احکام خداوند به منصوصات یا نص صریح، یا گشودن مسیر فراسوی نص برای کاوشگری مجتهدین و گسترش متن دینی) تأکید ورزید.

کشف قابلیت‌های موقعیتی:

غزالی بیان می‌کند با گام نهادن در «طریق صوفیه»؛ طریقی که با علم و عمل اتمام می‌پذیرد و حاصل علم آنها، عبارت است پاک شدن از اخلاق ناپسند و صفات پلید نفس می‌توان به پیراستن دل از غیرحق و آراستن آن به یاد حق دست یافت. و همچنین اذعان می‌دارد فقط «عرفان» می‌تواند شناخت را تا سطح «معرفت» برساند. سطحی که در آن فرد آنچه را که می‌داند با تمام وجود تجربه می‌کند؛ یعنی تجربه بدون واسطه خود، آنجا که دیگر انانیتی برای فرد باقی نمانده است (حالتی از ترک یا نفی نفس که فنا نام دارد) و کاملاً جذب وجود خدا شده است (بقا).

اقدام در رفع تناقض‌ها:

غزالی همانگونه که دریافته بود وظیفه‌اش رد جهان نیست بلکه بازگشت به آن و اعاده سلامت آن است؛ همانگونه نیز بر این باور بود که با بازگشت به زندگی مدرسه‌ای و تلاش در جهت واسازی و نوسازی فلسفه و دین از طریق مرتبط ساختن صوفیانه و عارفانه آنها، این متون را در قلمرویی «ماورای عقل» تقریر کند.

انتظار بروز تناقض‌های جدید:

غزالی می‌دانست که در عالم «حال» هم نمی‌توان جز با حربه «قال» به مصاف متن‌ها رفت؛ از این رو اگرچه غزالی ترک «سماع» و «تعلیم» کرده بود و رهرو طریقت «ذوق» و «سلوک» شده بود و ایمانی یقینی را جست‌وجو می‌کرد، اما در آخرین تحلیل، او در مواجهه و مقابله نقادانه با سایر متون، چاره‌ای جز روی آوردن به قال و اقوال (در صور فلسفی، منطقی، دینی، عقلی، کلامی و... آن را) نداشت.

روش انتقادی فرارونده و مثبت

روش انتقادی فرارونده و مثبت در کارهای هابرماس آشکار شده است. وی با ناکافی دانستن روش نقد درونی و سلبی، معتقد است که باید جنبه‌های مثبتی به آن افزوده شود و دیدگاهی «هنجاری» فراهم آید که افقی را برای حرکت در پیش رو قرار دهد و تنها بر نفی گذشته تأکید نوزد. وی در فراهم آوردن این روش به نحو قابل توجهی به دیدگاه کارل - اتو آپل تکیه کرده است.

روش انتقادی و رویه‌های آن از نظر آپل

آپل مفهوم اساسی مارکس در خصوص تغییر دادن جهان و بسنده نکردن به توصیف را به منزله وظیفه‌ای برای فیلسوف در نظر می‌گیرد. از این رو او از علوم اجتماعی انتقادی و رهایی بخش سخن می‌گوید و به «نقد ایدئولوژی» تأکید می‌ورزد.

اما آپل گرایشی به نقادی از نوع کانتی نیز دارد؛ زیرا به تحلیل فرارونده توجه خاصی نشان می‌دهد و این پرسش را مطرح می‌کند که شرط امکان دانش برای آدمی چیست؟ به این ترتیب او با رویکرد فرارونده در پی آن است که مبانی استواری را برای فهم دانش آدمی فراهم آورد.

در حالی که کانت کسب دانش را به منزله امری فردی لحاظ می‌کرد، آپل معتقد است که تلاش فردی تنها در قالب «مشارکت افراد در بازی‌های زبانی» می‌تواند به کسب دانش منجر شود. اگر قرار باشد فرد اعتبار تجربه‌های شخصی خود را به لحاظ دانشی مشخص کند، باید به استدلال پردازد و استدلال‌ورزی تنها هنگامی امکان دارد که فرد در «اجتماع ارتباطی» حضور داشته باشد و در «بازی‌های زبانی چنین اجتماعی شرکت کند». بر این اساس آپل نتیجه می‌گیرد که چنین اجتماعی، شرط امکان کسب دانش است.

آپل با بررسی فرارونده خود در پی آن است که مبانی نهایی استفاده از زبان را مشخص کند و آنها را به عنوان **فراقاعده** هر گونه کاربرد استدلالی زبان در نظر بگیرد. این فرا قواعد می‌توانند آنچه را وی «اجتماع ارتباطی آرمانی» می‌نامد، شکل دهد. فراقواعد شامل مواردی از این قبیل است: هدف هر ارتباط اجتماعی، رسیدن به اجماع است و هر ارتباط اجتماعی صداقت را پیش فرض قرار می‌دهد. همچنین قابلیت صدق ادعاهایی که مطرح می‌شوند، در اصل پیش فرض ارتباط اجتماعی است.

در عین حال که آپل هم در چشم‌انداز استعلایی کانت باقی می‌ماند و هم با فلسفه انگلیسی - آمریکایی پیوند برقرار می‌کند، اما محور مهمی از دیدگاه خود را همچنان «نقد ایدئولوژی» به مفهوم مارکسیستی آن می‌داند: «این هدفِ روشنگری هرمنوتیکی که هر چیزی را همانطور که هست، بر جای نمی‌گذارد، البته بدون دربر گرفتن نقد ایدئولوژی قابل دستیابی نیست که این خود باید همچنین شامل وظیفه درگیر شدن در نقد کلِ گونه‌های زندگی و بازی‌های زبانی رسمی آنها باشد».

نقد ایدئولوژی روش‌شناسی خاصی را ایجاب می‌کند که
آپل آن را ترکیبی از **تبیین‌های شبه‌علی و فهم**
هرمنوتیکی می‌داند.

لذا او تبیین علت‌گرای صرف و فهم هرمنوتیکی صرف را
غیرقابل قبول می‌داند و از آنها به ترتیب تحت عنوان
«مغالطه طبیعت‌گرایانه» و «مغالطه آرمان‌گرایانه» یاد می‌کند.

در مغالطه طبیعت گرایانه، روش‌شناسی معطوف به آن است که امور قابل تفسیر را به امور قابل تبیین کاهش دهد. اما در مغالطه آرمان‌گرایانه روش‌شناسی معطوف به آن است که گفتار و رفتار آدمیان را تنها با ارجاع به صورت‌های حیاتی متکثری که قابل اعتلا به چیز دیگری نیستند، توضیح دهد.

اما به نظر آپل گاه در یک بازی زبانی، میان اعمال و مفاهیم، تعارض و بلکه تناقض نیز رخ می‌دهد و چنین نیست که همواره تابع قواعد آرمانی بازی‌های زبانی باشند. به نظر وی برای تبیین این‌ها باید به «**عوامل بیرونی**» توجه کرد که نوعی تبیین بر حسب علت‌ها را فراهم می‌آورد مانند توسل به افکار ناخودآگاه.

از نظر آپل روش شناسی نقد ایدئولوژی شامل دو رویه است:

۱. **رویه تحلیلی:** به کمک این نوع تحلیل می توان رفتارها و نقش های اجتماعی را بر حسب قواعد و بازی های زبانی تحلیل کرد. فعالیت تحلیلی در حیطه آگاهی قرار دارد؛ زیرا افراد با در نظر گرفتن قواعد و شناختن بازی های زبانی مذکور به ایفای نقش های اجتماعی می پردازند.

۲. **رویه شبه علی:** در بررسی شبه علی، بازشناسی عوامل ناخودآگاه مورد نظر است و با توجه به نقش عوامل ناخودآگاه فردی و جمعی در بروز رفتارهای آدمی، سعی بر آن است که عوامل مذکور مورد شناسایی قرار گیرند.

نکته مهم در نقد ایدئولوژی آن است که: رویه شبه‌علی ممکن است با رویه تحلیلی هسو نباشد؛ یعنی ممکن است نتیجه بررسی مربوط به عوامل شبه‌علی در تعارض با قواعد و بازی‌های زبانی‌ای باشد که افراد آگاهانه از آن پیروی می‌کنند. بنابراین در رویه دوم، خود قواعد و بازی‌های زبانی نیز می‌توانند مورد نقادی قرار گیرند.

در این حالت قواعد و بازی‌های زبانی حاکی از آگاهی کاذبی خواهند بود که افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در این صورت باید قواعد مذکور را «**افسانه‌های نهادینه شده‌ای**» دانست که حاکمیتی غیرقابل دفاع بر اعمال و رفتار افراد یافته‌اند و باید مورد نقد قرار گیرند.

روش انتقادی هابرماس

هابرماس از سه نوع روش **تجربی - تحلیلی**، **تفسیری یا تأویلی** و **انتقادی** سخن گفته است. وی جایگاه ویژه‌ای برای سومین نوع روش‌شناسی در نظر می‌گیرد؛ زیرا در حالی که دو روش نخست در حد امور مشهود طبیعی و فرهنگی باقی می‌مانند، روش سوم این توانایی را فراهم می‌آورد که بتوان به آنچه ورای وضع ظاهر جامعه و فرهنگ قرار دارد و اعمال ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد، راه یافت.

دانش‌هایی که از این روش استفاده می‌کنند با «**علايق رهایی بخش**» همراهند که نمونه‌های آنها روانکاوی فروید و جامعه‌شناسی مارکس است.

هابرماس در بحث از روش‌شناسی خود، به نقد «**خرد ابزاری**» نیز می‌پردازد و نشان می‌دهد «**عینیت علم**» به منزله مفروض بنیادی اثبات‌گرایی و فلسفه تحلیلی، تصویری ساده‌انگارانه است؛ زیرا علم با علائق بشری گره خورده است.

از سوی دیگر در نقد خرد ابزاری به بیان این نکته می‌پردازد که گسترش دیدگاه اثبات‌گرایی به همه عرصه‌ها باعث افول خرد اخلاقی می‌گردد و رابطه ابزاری میان انسان‌ها با یکدیگر برقرار می‌شود.

هابرماس به دیدگاه کانتی در اخلاق پایبند است که «افراد آدمی باید به منزله غایت و نه ابزار نگریسته شوند». وی با اساسی دانستن روش انتقادی، از دیدگاه خود تحت عنوان **تأمل انتقادی** یاد می‌کند.

هابرماس به لحاظ روش شناختی همچون آپل به دنبال آن است که دو جنبه روش تحلیل فرارونده و روش نقد ایدئولوژی را در طرح خود بگنجانند.

روش تحلیل فرا رونده که گرایش نوکانتی هابرماس را نشان می دهد، به بررسی شرطهای امکان می پردازد. هابرماس در این بررسی که شرطهای امکان دانش برای آدمی چیست، همچون آپل به گفتار در بستر عمل ارتباطی با دیگران توجه نشان می دهد. و در جنبه دوم یعنی روش نقد ایدئولوژی گرایش هابرماس به هگل و مارکس آشکار می شود.

برخلاف آدورنو، هابرماس دیالکتیک منفی را کافی نمی‌داند و معتقد است که باید جنبه هنجاری نظریه انتقادی را ترمیم کرد. از این جهت او جنبه مثبتی را نیز در نظر می‌گیرد و در واقع دیدگاهی «**درونی - فرا رونده**» اتخاذ می‌کند. به همین دلیل او به تبع آپل، گرایشی نوکانتی را بر دیدگاه خود می‌افزاید و از «تحلیل فرا رونده» بهره می‌گیرد.

مراحل روش انتقادی هابرماس

۱. صورت‌بندی گزاره نظری از تناقض‌ها

در این مرحله باید نظریه‌ای انتقادی فراهم آورد که برای این کار باید:

- تناقض‌های موجود در شرایط مورد نظر مشخص گردند که این نکته حاکی از به انجام رساندن نقد درونی است.
- احتمال‌های تحقق نیافته شرایط مذکور را مشخص کرد که این کار از طریق مشارکت دموکراتیک افراد و با توجه به موقعیت آرمانی سخن قابل حصول می‌باشد.
- علاوه بر نقد درونی، باید به جنبه فرارونده که در گفت‌وگوی آرمانی جلوه گر شده توجه داشت.

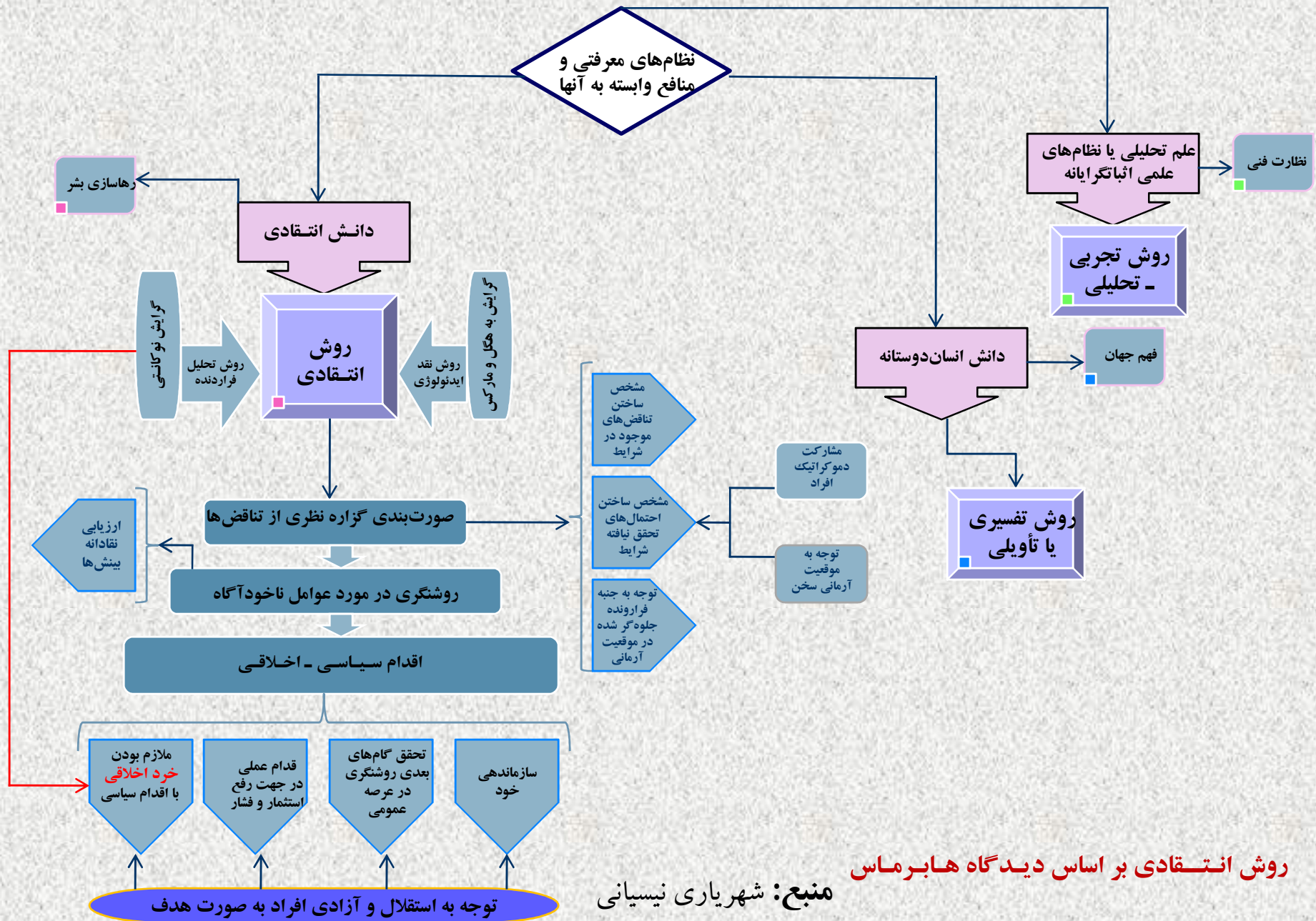
۲. روشنگری در مورد عوامل ناخودآگاه

بینش‌های فراهم آمده باید با دیگران در میان گذاشته شود به طوری که آنان «به دور از الزام» و بر حسب «تجربه‌هایی که خود داشته‌اند» به ارزیابی نقادانه بینش‌های مذکور پردازند. الگویی که می‌تواند در این مرحله مورد استفاده قرار می‌گیرد، «الگوی روان‌درمانی» است که در روانکاوی فروید میان درمانگر و بیمار برقرار می‌گردد.

۳. اقدام سیاسی - اخلاقی

در این مرحله باید به اقدام سیاسی پرداخت. افراد باید به سازماندهی خود پردازند و گام‌های بعدی روشنگری را در عرصه عمومی تحقق بخشند و تا جایی که ممکن است به اقدام عملی در جهت رفع استعمار و فشار علیه دیگران پردازند.

خرد اخلاقی باید با این اقدام سیاسی ملازم باشد. بنابراین برای رسیدن به اهداف مورد نظر باید به استقلال و آزادی آنان توجه داشت. در این مرحله نیز گرایش فرارونده تأثیر خود را آشکار می‌سازد؛ زیرا خرد اخلاقی که لازم است با اقدام سیاسی همراه باشد، نتیجه همین گرایش است.



روش انتقادی بر اساس دیدگاه هابرماس

منبع: شهریار نیسانی

پژوهش انتقادی در فلسفه تعلیم و تربیت

به موازات نوسانی که در تفکر انتقادی نو مارکسیستی میان ساختارگرایی و نقد اقتصاد سیاسی به شیوه مارکس از یک سو و گرایش به نقش عامل‌های انسانی و فرهنگی از سوی دیگر وجود داشته، در پژوهش‌های فلسفه تعلیم و تربیت انتقادی نیز چنین نوساناتی ملاحظه می‌شود.

در پژوهش‌های مبتنی بر گرایش نخست، تحلیل طبقاتی اقتصادی بر پژوهش‌های تعلیم و تربیت سایه سنگینی دارد و تعلیم و تربیت به منزله بخشی از «روبنای نظام طبقاتی، در کار بازتولید روابط طبقاتی» در نظر گرفته می‌شود. این نوع تحلیل مبتنی بر بازتولید را می‌توان در آثار **لویی آلتوسر، پیر بوردیو و بولز و جنتیس** ملاحظه نمود.

از سوی دیگر، با نظر به گرایش دوم؛ یعنی با توجه به نقش عوامل انسانی و فرهنگی، اهمیت تحلیل به سبک اقتصاد سیاسی کاهش می‌یابد و جایگاه فرهنگ بارزتر می‌گردد. آغاز این گونه تأثیرگذاری در عرصه تعلیم و تربیت را می‌توان با ظهور آثار **پائولو فریره** مشخص نمود. وی برای نخستین بار در قلمرو تعلیم و تربیت، مفاهیم «نقد ایدئولوژی، تحلیل فرهنگ، توجه به گفتمان و تفسیر نقش معلم به عنوان روشنفکر و کارگر فرهنگی» را مطرح ساخت و با ساختارگرایی ملهم از کارهای لوئی آلتوسر به چالش برخاست.

از دیگر افراد مطرح در این گرایش **هانری ژیرو** و **مایکل آپل** هستند.

نوسانات موجود در تفکر انتقادی نو مارکسیستی

قطب فرهنگ گرا

گرایش به نقش
عامل های انسانی و
فرهنگی

قطب ساختارگرا

ساختارگرایی و نقد
اقتصاد سیاسی به شیوه
مارکس

پژوهش های فلسفه
تعلیم و تربیت
انتقادی

کاهش یافتن اهمیت تحلیل به
سبک اقتصادی و جایگاه پیدا
کردن هر چه بیشتر فرهنگ.

مایکل آپل

ژیرو

فریره

سایه داشتن تحلیل طبقاتی اقتصادی بر
پژوهش های ت و ت؛ تعلیم و تربیت به منزله
بخشی از روبنای نظام طبقاتی در کاربرد
باز تولید روابط طبقاتی در نظر گرفته می شود.

بولز

بورديو

آلتوسر

منبع: شهریار نیسانی

صرف نظر از نوسانی که در پژوهش‌های دیدگاه دیالکتیکی و انتقادی میان دو قطب ساختارگرا و فرهنگ‌گرا وجود دارد، عناصر اصلی روش‌شناسی پژوهش در این دیدگاه عبارتند از:

■ کشف تضادها و تناقض‌های موقعیت

■ مشخص کردن علت‌ها یا عوامل پنهان

■ نقد ایدئولوژی

■ رهایی‌بخشی

۱. کشف تضادها و تناقض‌های موقعیت

دیدگاه دیالکتیکی و انتقادی، موقعیت‌های دشوار و مسئله‌دار را ناشی از تضاد و تعارضی درونی در موقعیت می‌دانند. بر این اساس نه تنها «عوامل درونی» به جای عوامل بیرونی مورد تأکید هستند بلکه در عوامل درونی، «رابطه‌ای از نوع تضاد و تناقض»، ریشه مشکل محسوب می‌شود.

۲. مشخص کردن علت‌ها یا عوامل پنهان

نگاه کردن به موقعیت، به صورت لایه‌ای و ویژگی دیگر روش‌شناسی پژوهش انتقادی است. این نکته به نحوی در نزد **هگل** و **مارکس** نیز مطرح بود. در حرکت دیالکتیکی هگل، آنچه پدیدار است، با آنچه در غایت حرکت آشکار می‌شود، متفاوت است.

در نزد مارکس نیز تقسیم وضع اجتماعی به زیربنا و روبنا و قرار دادن علت‌های اصلی، به صورت پنهان در زیربنا حاکی از همین نکته است. «تبیین شبه‌علی» در تعبیر آپل و «دانش‌های انتقادی» در تعبیر هابرماس نیز به همین نکته ناظرند. اگر چه منازعه روش‌شناختی میان تبیین در برابر تفهم، برای رویکرد انتقادی قابل توجه بوده و برخی تلاش کرده‌اند ترکیبی از آنها را بپذیرند، اما در نهایت، اهمیت اصلی به «علت‌ها یا شبه علت‌های پنهان» داده شده است.

۳. نقد ایدئولوژی

در حالی که علت‌های پنهان در لایه‌های زیرین قرار دارند، ایدئولوژی به ظاهر و عرصه آشکار و آگاهی مربوط است و البته نوعی آگاهی کاذب است که نتیجه‌ی در لفافه رفتن علت‌های پنهان است. از این رو پژوهشگر انتقادی در بخش مهمی از کار خود باید به افشاگری پردازد و نادرست بودن آگاهی کاذب را آشکار کند. یکی از نمونه‌های بارز نقد ایدئولوژی در پژوهش‌های انتقادی در تعلیم و تربیت، «افشا کردن برنامه درسی پنهان» است.

۴. رهایی بخشی

رهایی بخشی به این معناست که پژوهش انتقادی باید به رفع تعارض ها و تناقض های مشخص شده پردازد. این اصطلاح که از سنت کلاسیک - انسانگرا گرفته شده، تحت تأثیر مفهوم نقد ایدئولوژی، وارد دیدگاه انتقادی شده است. برای نخستین بار **کلاوس مولنهور** در آلمان، تحت تأثیر آراء هابرماس و جنبه مثبت دیدگاه وی، این مفهوم را در تعلیم و تربیت بکار برد. او این مفهوم را چنین تعریف می کند:

«رهایی بخشی به معنای آزاد کردن سوژه از شرایطی است که عقلانیت آنان و شرایط اجتماعی مربوط به آن را محدود می کند».

تعبیر رهایی بخشی دو نکته را گوشزد می کند:

■ پژوهش انتقادی، تقابل نظر و عمل را نمی پذیرد، به گونه ای که پژوهش به مقام نظر و توصیف و تبیین محدود باشد بلکه بخشی از پژوهش، همین اقدام برای دگرگون کردن موقعیت است.

■ تغییر مذکور، در جهت رفع ستم است. تعارض و تضادی که تشخیص داده شده حاکی از وقوع گونه ای از گونه های ستم است. بنابراین رهایی بخشی فرجام این نوع پژوهش محسوب می شود.

به امید توفیقات روزافزون برای تمامی ره‌پویان طریق علم و معنویت

تهیه و تنظیم: شهناز شهریاری نیسیانی
رایانامه: sh_shahriari@edu.ac.ir
بهار ۱۳۹۶